

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد کریم فارغی- استراليا

۱۲ جولای ۲۰۲۱



داکتر محمد کریم فارغی

تبارز آزادگی زنان هرات در دوران حاکمیت طالب بر آن شهر



در سال ۲۰۰۰ به مدت یکماه به خاطر اجرای وظیفه در هرات ماندم. طالبان در اوج حاکمیت شان بودند، آنها با مردم کابل و هرات با خشونت بیشتر رفتار می کردند زیرا هدایت پنجاب چنین بود. با تعجب متوجه شدم که زن ها در جاده ها بیشتر از دیگر شهر ها گشت و گذار می کنند و صورت های شان پوشیده نیست. آنها مطابق معمول چادر نماز هایشان را به تن هایشان داشتند و مصروفیت های خارج از منزل شان را ترک نکرده بودند .

شهر منظم و تمیز بود و شبها خلاف کابل و دیگر شهر ها روشن بود. از دوستانم درین موارد توضیح خواستم، آنها در مورد مبارزه و مقاومت خانم ها به خاطر حفظ رو سری هایشان و قبول لت و کوب و تهدید های طالبان به زبان توصیف یاد آور شدند. خانم ها نه تنها رو سری هایشان را که نماد فرهنگ زیبای هراتیان ما است، ترک نکردند و به پیشنهاد چادری طالبان نه گفتند، به گشت و گذار به خارج از منزل نیز قصداً و عمداً می پرداختند .

مردم هرات برای صفائی و روشنائی شهر شان خود ابتکار کرده بودند و در هر منطقه جنراتور های بزرگ را نصب نموده بودند که شب ها کوچه ها و منازل شان را روشن می ساخت. هرگز کوچه های آلوده با آشغال و کناراب های باز و متعفن را ندیدم. جالب تر آن که تعداد زیادی از هراتیان که در کشور های دیگر به سر می بردند، به هرات می آمدند و به اعمار منازل شان می پرداختند و دوباره بر می گشتند. کرکتر ها و ویژگی های زیادی را در مردم هرات دیدم که مدت اقامتم در آن شهر را برایم نهایت خوش آیند ساخته بود .

من آدرسی از چند دوست هراتی سالها قبل در کابل با خود داشتم که در این سفر آن را با خود گرفته بودم، چون سفر اول من بود. جالب است که مسؤول دفتر که یکی از عقده ئی ها و مریضان طالب پرور بود، با آن که شش سال تمام در پوهنتون کابل با هم می شناختیم و قلباً او را دوست داشتم، وقتی از آمدن من اطلاع یافت، در همان روز به دفتر نیامده بود تا مبادا از او توقع کنم برای بود و باش من بند و بست کند. در آنجا مهمان خانه ملل متحد بود ولی من نه به خاطر چارج آن که چندان پولی نبود، خواستم با همان دوستانم که در کابل می دیدیم، ببینم. به "موتروان" آدرس را دادم و او مرا به آدرس مذکور که دکانهایی در نزدیک بالا حصار هرات بود، رساند. به مجرد پائین شدن از موتر، در حالی که سالها بود همدیگر را ندیده بودیم، از چندین دکان به طرفم با خوشنودی و تبسم آمدند و مرا در آغوش گرفتند و تعدادی بکسم را با خود بردند. در یور پرسید داکتر صاحب صبح کجا پشت تان بیایم؟ جواب دادند، ما خود داکتر صاحب را به دفتر می آوریم

از همان تاریخ به بعد الی یکماه، دو شب در یک خانه نه پائیدم. حتی یک هفته قبل از همدیگر نوبت می گرفتند که امشب داکتر جان با ما خواهد بود. ساعت چهار عصر در حالی که هنوز درس در شفاخانه حوزه ئی جریان می داشت، متوجه می شدم که از شیشه دروازه یکی دو سر داخل را می بینند. من نیز شاگردان را رخصت می کردم و متوجه می شدم که یک گروپ کلان در دهلیز انتظار می کشند. با لهجه شیرین هراتی چنان کلمات زیبا به کار می بردند که خستگی روز در همان محل رفع می گردید ...

هرچند خاطرات شیرین از مردم در تمام ولایات کشور دارم ولی در مدت یکماه سفر در هرات حتی کمتر به فکر فامیل و سه دلبندم بودم.....